

سیر حیات فرهنگی خاندان کاکویه محمدرضا ابوئی مهریزی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی)

از جمله ی خاندان‌هایی که در عرصه جریان‌های فرهنگی در سده‌های پنجم و ششم هجری قمری در ایران خوش درخشیدند، آل کاکویه بودند. در این بررسی ضمن ترسیم موقعیت سیاسی آنان به جنبه‌هایی از نقش این خاندان در احوال فرهنگی آن روزگار اشاره می‌شود. آل کاکویه شاخه‌ای از دیلمیان و منسوب به ابوجعفر علاءالدوله کاکویه هستند. ابوجعفر پسر دایی سیده خاتون (متوفی ۴۱۹ ه. ق) دختر شروین مرزبان از امرای طبرستان و مادر مجدالدوله دیلمی از امیران آل بویه در ری بود که به کاکویه یا پسر کاکو شهرت داشت (تاریخ بیهقی، ص ۱۵؛ تاریخ سیستان، ص ۳۳۱) و از این رو فرزندان اش نیز به آل کاکویه شهرت یافتند. وی در سال (۳۹۸ ه. ق) نزد سیده خاتون آمد و مورد اعزاز و تکریم قرار گرفت و سپس اصفهان به اقطاع وی در آمد (تاریخ جهان آراء، ص ۸۱) و از این تاریخ تا سال (۴۳۳ ه. ق) که تاریخ وفات اوست در اصفهان و برخی از دیگر ولایات جبال چون همدان و شاپورخواست فرمان راند.

ابوجعفر کاکویه از سمت غرب تهدیدی برای غزنویان به شمار می‌رفت و همواره برای سلطان مسعود غزنوی (۴۳۱-۴۲۱ ه. ق) و عمال وی مایه‌ی دغدغه‌ی خاطر بود. تحرکات علاءالدوله کاکویه از جمله‌ی عواملی بود که به تاخت و تازهای ترکمانان و در نهایت خروج خراسان از حوزه‌ی فرمانروایی غزنویان به دست سلجوقیان انجامید. چنان‌که ابوالفضل بیهقی در ذیل اخبار سال (۴۲۷ ه. ق) می‌نویسد ابوجعفر کاکویه سوارانی از ترکمانان را با دادن زر به سوی خود خوانده بود تا از آنان در نبرد با عمال غزنوی در حدود جبال سود جوید (تاریخ بیهقی، صص ۶۵۵-۶۵۴). به نظر می‌رسد که همین مسأله در شکل‌گیری مناسبات میان آل کاکویه با سلجوقیان و تداوم امارت آنان در عصر سلجوقی موثر بوده است. چنان‌که در تاریخ بیهقی آمده است به دنبال پیروزی سلجوقیان بر غزنویان در نبرد دندانقان به سال (۴۳۱

ه. ق) و پس از آن که اعیان و اشراف، طغرل را به امیری خراسان سلام گفتند، فرامرز پسر ابوجعفر علاءالدوله‌ی کاکویه را که تا آن تاریخ به عنوان گروگان در نزد سلطان مسعود غزنوی بود، نزد طغرل آورده «و طغرل او را بنواخت و گفت رنج‌ها دیدی دل قوی دار که اصفهان ری به شما داده آید.» (همان، ص ۸۴۲-۸۴۱)

ابوجعفر کاکویه امیری فاضل و فضیلت دوست و خیر بود. قاضی احمد غفاری اظهار می‌کند که حسب الامر ابوجعفر کاکویه لوحی در باب آب‌وادی «ذحوار ترک» در قزوین در ماه رمضان سال (۴۲۲ ه. ق) مرقوم شد که تا روزگار وی در اواخر سده‌ی دهم هجری باقی بوده و مفاد آن تا آن زمان اساس کار اهالی قزوین جهت بهره‌برداری از آب آن وادی بوده است (تاریخ جهان آراء، ص ۸۱).

عمده‌ی شهرت ابوجعفر کاکویه در عرصه‌ی مناسبات فرهنگی، مربوط به روابط وی با شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا (متوفی ۴۲۸ ه. ق) است. وی سال‌های پایانی زندگانی خویش را در خدمت این امیر به سر برد. پس از وفات شمس‌الدوله، امیر دیلمی همدان در حدود سال (۴۱۲ ه. ق) که شیخ منصب وزارت اش را دارا بود، مردم با پسرش بیعت کردند و از شیخ خواهش کردند که منصب وزارت، همچنان در اختیار او باشد. لیکن شیخ این امر را نپذیرفت و مکتوبی در نهان به ابوجعفر کاکویه فرستاد و ضمن آن علاقه‌ی خویش را برای پیوستن به خدمت او اظهار نمود (تاریخ الحکماء، ص ۵۶۳). در این اثنا وی را به اتهام مراده با ابوجعفر کاکویه در قلعه‌ی «فردجان» محبوس کردند. پس از چهار ماه او را از آن قلعه به شهر همدان منتقل نموده و تحت نظر گرفتند تا آن که شیخ به اتفاق برادر و شاگردش ابوعبید جوزجانی پنهانی و در کسوت صوفیه متوجه اصفهان شد. در آن جا از وی استقبال گرمی به عمل آمد و از آن پس جزو ملازمان خاص ابوجعفر کاکویه درآمد.

پس از اقامت ابن سینا در اصفهان، ابوجعفر کاکویه مقرر داشت که هر شب جمعه، شیخ و سایر علما مجلس مناظرات علمی بر پا کنند (تاریخ الحکماء، ص ۵۶۵) و این خود موید دانش دوستی و فرهنگ پروری امیر مذکور است و نیز می‌تواند بیانگر دلیل توجه ابن سینا به این امیر و پیوستن اش به ملازمت او باشد. شیخ تتمه‌ی کتاب شفا به جز کتاب نبات و حیوان را در اصفهان و در ملازمت ابوجعفر کاکویه به پایان برد. هنگامی که علاءالدوله‌ی کاکویه به شاپورخواست (خرم‌آباد کنونی) می‌رفت، ابوعلی سینا در ملازمت وی بود و در راه به تألیف دو کتاب نبات و حیوان از کتاب شفا اشتغال داشت (همان، ص ۵۶۵).

بخشی از تألیفات شیخ حاصل دوره‌ی ملازمت او در نزد ابوجعفر کاکویه و ترغیبات این امیر است. باری امیر مذکور از شیخ درخواست کرد تا ستارگان را رصدی نو کند. شیخ نیز بنا بر امر امیر، بدان امر اشتغال ورزید لیکن سفرهای متعددی که پیش آمد، این کار را به تعویق انداخت و مانع به سرانجام رسیدن آن شد. ابن سینا کتاب دانشنامه‌ی علایی را به نام این امیر و به زبان فارسی به رشته‌ی تحریر درآورد. موضوع این اثر پنج علم منطق، طبیعیات، هیئت، موسیقی و ماوراءالطبیعه است. شیخ در آغاز این اثر در باب انگیزه‌ی تألیف کتاب می‌نویسد:

«... فرمان بزرگ خداوند ما، ملک عادل، مویذ منصور، عضدالدین علاءالدوله و فخرالملله و تاج‌الائمه ابوجعفر محمدبن دشمنزیار مولی امیرالمومنین [که] زندگانی اش دراز باد و بخت پیروز و پادشاهی اش برافزون، آمد به من بنده و خادم درگاه وی که یافته‌ام اندر خدمت وی همه‌ی کام‌های خویش از ایمنی و بزرگی و شکوه و کفایت و پرداختن به علم و نزدیک داشتن که باید که مرخادمان مجلس وی را کتابی تصنیف کنم به پارسی دری که اندر وی اصل‌ها و نکته‌های پنج علم از علم‌های حکمت پیشینگان گرد آورم به غایت اختصار... پس من خادم هر چند که خویش را پایگاه این علم ندانستم و این علم را افزون از قدر خویش دیدم گمان بردم که چون اطاعت و فرمان ولی نعمت خویش برم بر خجستگی طاعت توفیق بار آورد و توکل کردم بر آفریدگار خویش و به فرمان برداری مشغول شدم.» (دانشنامه علایی، صص ۴-۱)

رساله‌ی نبض اثر دیگری است که شیخ به فرمان ابوجعفر کاکویه و به نام وی به زبان فارسی تصنیف کرد. شیخ موضوع این کتاب و انگیزه نگارش آن را نیز بدین گونه در آغاز کتاب شرح می‌دهد:

«فرمان خداوند ملک عادل سید منصور مظفر عضدالدین علاءالدوله و قاهر الامه و تاج‌الملله ابوجعفر حسام امیرالمومنین به من آمد که اندر باب دانش رگ کتابی بکنم جامع که همه‌ی اصل‌ها اندر وی بود به تفصیل پس فرمان را پیش گرفتم و به اندازه طاقت و دانش خویش این کتاب را [تصنیف کردم] به زبان پارسی چنان که فرمان بود و بر توفیق ایزد [جل جلاله] معرفت کردم و از وی یاری خواستم. امیدوارم که به دولت چنین خداوند توفیق و یاری یابم.» (رساله در نبض، ص ۳ و ۲)

بنابراین امیر علاءالدوله‌ی کاکویه را باید در شمار امرایی در ظرف سده‌های چهارم و پنجم هجری محسوب کرد که مشوق دانشمندان و فرهیختگان در تصنیف آثار به زبان فارسی بوده و در توسعه‌ی این زبان نقش داشته‌اند.

ابوجعفر کاکویه از وجود ملازم دانشمند خود بهره‌برداری لازم را در جهت حل و فصل شرایط دشواری که برای وی رخ می‌داد، می‌کرد. چنان که در جریان یکی از برخوردهای وی با سلطان

مسعود غزنوی که منجر به اسارت خواهر امیر به دست سلطان مسعود شد، ابن سینا طی نامه‌ای به سلطان مسعود نوشت که خواهر علاءالدوله کفوتوست، اگر او را به حبالی نکاح درآوری ولایت اصفهان را به تو گذارد (دستور الوزراء، ص ۱۳۱). سلطان مسعود نیز بنا بر خواسته شیخ خواهر علاءالدوله کاکویه را به عقد خویش درآورد. اما پس از آن که شنید علاءالدوله در حال تدارک اسباب جنگ است، خشمگین شده و طی پیغامی تهدید کرد که خواهر وی را به او باش لشکرش خواهد داد. علاءالدوله جهت جلوگیری از این رسوایی از شیخ درخواست نمود تا پاسخی در خور به سلطان مسعود دهد. از این رو شیخ به سلطان مسعود نوشت که: «اگر این عورت خواهر علاءالدوله است زوجه‌ی مدخوله‌ی توست و اگر طلاق دهی مطلقه تو باشد و در عدت تو و غیرت ضعفاً بر ازواج است نه اخوان و این جواب مؤثر افتاده سلطان مسعود خواهر علاءالدوله را در مهد عزت و حرمت نزد برادر فرستاد».

(همان، ص ۱۳۲)

در جریان منازعات ابوجعفر کاکویه با بوسهل حمدونی عامل سلطان مسعود در جبال. کتابخانه شیخ در اصفهان به دست غزنویان افتاد (نزه الارواح و روضه الارواح، ص ۴۵۱) شیخ بوعلی سینا که همواره در سفرهای علاءالدوله همراه وی بود، عاقبت در حین عزیمت علاءالدوله به همدان در اثر بیماری قولنج درگذشت.

علاءالدوله ابوجعفر کاکویه نیز در سال (۴۳۳ ه. ق) فوت کرد و از او سه پسر به نام‌های ظهیرالدین ابومنصور فرامرز، گرشاسف و ابو حرب باقی ماند. از این میان ظهیرالدین ابومنصور فرامرز که بزرگ‌ترین اولاد علاءالدوله بود، قائم مقام پدر شد. در سال (۴۴۲ ه. ق) طغرل سلجوقی اصفهان، کرسی کاکویان، را گرفت و سال بعد به عوض اصفهان، یزد و ابرقوه را به عنوان اقطاع امیر فرامرز معین کرد (مجموع التواریخ و القصص، ص ۴۰۷). از این پس وی و فرزندان اش تا اواسط سده‌ی ششم هجری تحت امر سلاطین سلجوقی در یزد امارت داشتند. امیرفرامرز با ملازمان دیلمی اش مقیم یزد شدند و با احداث ابنیه و آثاری چون باروی شهر و دروازه‌های آن در جهت آبادانی و رونق شهر کوشیدند (تاریخ یزد، ص ۱۹). پس از وفات امیر فرامرز، امارت یزد به پسرش امیر علاءالدوله علی رسید. وی در سال (۴۶۹ ه. ق) با ارسالن خاتون دختر چغری بیک و عمه‌ی سلطان ملکشاه سلجوقی که سابقاً در عقد القائم بامرالله خلیفه‌ی عباسی بود، ازدواج کرد. وی امیری دانش دوست و جوینده‌ی دانشمندان برد چنان که افضل‌الدین کرمانی در کتاب عقدالعلی للموقف الاعلی (ص ۱۵۹)

در این باب آورده: «علاءالدوله که پادشاه یزد بوده است پیوسته فضیلتی خراسان و عراق را به مال استمالت کردی و به انواع مواعید و تمنیت مستظهر گردانیدی و به یزد آوردی.» امیر علاءالدوله علی از ممدوحان امیرالشعرا معزی نیشابوری (متوفی در حدود ۵۲۰ ه. ق.) و پدرش عبدالملک برهانی بوده است یعنی ممدوح شاعری که محمد عوفی درباره او در لباب الالباب (ص ۶۹) می نویسد: «گویند سه کس از شعرا در سه دولت اقبال ها دیدند و قبول ها یافتند چنان که کس را آن مرتبه میسر نبود، یکی رودکی در عهد سامانیان و عنصری در دولت محمودیان و معزی در دولت سلطان ملکشاه.»

معزی به نوشته عروضی سمرقندی (چهار مقاله، ص ۶۶) در شرح حال امیر علاءالدوله علی می گوید: «پادشاه زاده بود و شعر دوست و ندیم خاص سلطان [ملکشاه سلجوقی] بود و داماد او. حرمت تمام داشت و گستاخ بود و در آن دولت منصب بزرگ داشت و مرا تربیت کردی.» معزی نیشابوری در ضمن دیداری با نظامی عروضی سمرقندی در سال (۵۱۰ ه. ق.) اظهار می دارد که وی تقریبش را در نزد سلطان ملکشاه سلجوقی و نیز آوازه اش در شاعری را مدیون التفات و نوازش امیر علاءالدوله علی بوده است. عروضی سمرقندی ماجرای این دیدار را در چهار مقاله بازگو کرده و در ضمن آن از زبان معزی در باب نقش امیر علاءالدوله علی در ترقی وی می گوید امیر علاءالدوله علی مرا «با سلطان ندیم کرد و اقبال من روی در ترقی نهاد و بعد از آن پیوسته تیمار من همی داشت و امروز هر چه دارم از عنایت آن پادشاه زاده دارم.» (چهار مقاله، ص ۶۹)

بی جهت نیست که معزی در مدح وی با آب و تاب سخن می گوید و حتی او را با امام علی «ع» مقایسه می کند:

امیر اجل فخر عالم علی	که دل پرور شاه دین پرورست
مرا شعر عالی شد از دو علی	مقدم یکی محتشم دیگرست
علی بن یوطالب اندر بهشت	علی بن شمس الملوک ایدرست
یکی آن که داماد جفری بک است	دگر آن که داماد پیغمبر است
یکی چشمه گوهرست از شرف	یکی مشرف چشمه ی کوثرست
یکی رفته در خیبر و در بکند	یکی را عدو چون در خیبر است
هر آن نامداری که نام آورد	به نام علاءدوله نام آور است
خلیفه حسامش نهادست نام	حسامی که گردونش فرمانبرست

کمال و معالیش در اصل و نسب

از آدم بیوسته تا محشرست

(دیوان معزی، ص ۱۲۱)

امیر علاءالدوله علی در واقعه‌ی جنگی که میان برکیارق پسر ملکشاه سلجوقی و تشش عموی برکیارق در سال (۴۸۸ ه. ق) در دشت ماوه میان ساوه و ری در گرفت، کشته شد. وی در این مصاف با تشش همراهی می‌کرد (مجم‌التواریخ و القصص، ص ۴۰۹).

از امیر علاءالدوله علی دو پسر به نام‌های گرشاسب و فرامرز باقی ماند. جعفر بن محمد جعفری در «تاریخ یزد» و احمد کاتب در «تاریخ جدید یزد» از احوال این دو گزارش‌های مغشوشی به دست داده‌اند. لیکن با توجه به کتیبه‌ای که از گرشاسب بن علی بن فرامرز در قدمگاه فراشای یزد معروف به مشهد علی بن موسی الرضا (ع)، مورخ (۵۱۲ ه. ق) بر جای مانده (یادگارهای یزد، ج ۱، ص ۳۸۴) و نیز نظر به آن که برخی از منابع هم عصر آل کاکویه و یا نزدیک به روزگار آنان چون «تمه صوان الحکمه» از دیگر پسر امیر علاءالدوله علی تحت عنوان فرامرز نام برده‌اند، معلوم است که این دو برادر بوده‌اند. این در حالی است که جعفر بن محمد جعفری از فرامرز بن علی بن فرامرز به غلط تحت عنوان علی بن فرامرز نام برده (تاریخ یزد، ص ۲۲-۲۰) و احمد کاتب، وی را پسر علی گرشاسب می‌نامد. (تاریخ جدید یزد، ص ۶۵) محمد مفید مستوفی بافق‌ی نیز در جلد نخست «جامع مفیدی» به تبعیت از احمد کاتب، همین سهو را تکرار کرده است. (جامع مفیدی، ج ۱، ص ۸۱ و ۸۲)

پس از قتل امیر علاءالدوله علی، فرزندش گرشاسب مشهور به خاصبک به امارت یزد رسید. وی بانی مسجد جمعه‌ی عتیق یزد بود و جماعت خانه و کتابخانه‌ای عالی برای آن تدارک دید (تاریخ یزد، ص ۲۱). امیر گرشاسب نیز همچون پدران اش دانش دوست و مشوق اهل علم و ادب بوده است. چنان که شهردان بن ابی‌الخیر از دانشمندان سده‌های پنجم و ششم هجری قمری کتاب «نزهت نامه‌ی علائی» را به نام وی به رشته‌ی تحریر درآورده است. این اثر که در حکم یک دانشنامه است در تشریح دانش‌های گوناگون طبیعی نوشته شده و از جمله‌ی متون فاخر فارسی است. شهردان بن ابی‌الخیر در آغاز کتاب می‌نویسد (نزهت نامه علائی، ص ۱۵-۱۴):

«چون مدتی روزگار به پرداختن تألیف این کتاب برآمد و از زیادت و نقصان کردن فارغ شده بودم آن را عدتی و ذخیرتی همی شناختم تا بدان خوابش را بر مجلس عالی خداوندی امیر اجل... مرزبان الدیالم خاصبک ابو کالیجار گرشاسب حسام‌امیرالمومنین اعز الله انصاره ابن الامیر المویذ ملک

طبرستان علی بن شمس الملوک فرامرز بن الملک العادل علاءالدوله محمد بن دشمزینار رضی الله عنهم و قدس ارواحهم عرضه کنم و عذر تقصیر و تأخیر به خدمت نیامدن نموده باشیم و از بهر زینت و بزرگ داشتن این کتاب تزهت نامه‌ی علائی نام نهادم تا چون خداوند عز نصره در آن تأمل فرماید و نیک بختی بدین بنده‌ی دعاگوی پیوندد سر در آسمان افتخار کشد و چون آفتاب آن دولت قاهره ثبتها الله بر او تابد از سر تازه شود و از آسایش و سود آینده رنج و زینانی گذشته فراموش کند .

بنابر اظهار جعفری در «تاریخ یزد»، امارت امیر گرشاسب بن علی قریب به چهل سال به درازا کشید (تاریخ یزد، ص ۲۲). با این حساب در صورتی که گزارش مذکور صحیح باشد، امارت وی تا حدود سال (۵۲۸ ه. ق) ادامه داشته است .

پس از امیر گرشاسب، برادرش امیر فرامرز بن علی علاءالدوله عهده دار امارت کاکویان در یزد شد. وی امیری فیلسوف و بسیار فاضل و دانشمند و صاحب تألیفاتی نفیس بود (تاریخ جهان آراء، ص ۸۲). از جمله‌ی آثار وی کتابی تحت عنوان «مهجة التوحید» بوده که موضوع آن دفاع از آرا و اندیشه‌ی شیخ ابوالبرکات بغدادی، فیلسوف یهودی جدیدالسلام (متوفی ۵۶۰ ه. ق)، و رد اعتراضات بر اندیشه‌ی او بوده است. امیر فرامرز بن علی بسیاری از اوقات خویش را در ملازمت سلطان سنجر سلجوقی (۵۵۲-۵۱۱ ه. ق) در خراسان به سر می برد و در آن احوال با بزرگان علم و ادب آن دیار مصاحبت می داشت. چنان که ظهیرالدین بیهقی مشهور به ابن فندق وی را در سال (۵۱۶ ه. ق) در خراسان ملاقات کرده است. وی در خلال کتاب «تمه صوان الحکمه» ماجرای جالبی را از ملاقات امیر فرامرز بن علی علاءالدوله با حکیم عمر خیام نیشابوری (متوفی ۵۱۵ ه. ق) و مناظره‌ی آن دو بازگو می کند. بر اساس این ماجرا، روزی امیر فرامرز نظر خیام را درباره‌ی اعتراضات شیخ ابوالبرکات بر ابو علی سینا جويا می شود. خیام در پاسخ می گوید که شیخ ابوالبرکات سخنان ابن سینا را در نیافته است و او را توان درک و فهم کلام ابن سینا نیست تا چه رسد به آن که در مقام اعتراض بر او باشد. پس امیر فرامرز از او می پرسد آیا امکان حدسی برتر از دریافت ابن سینا وجود دارد یا خیر؟ خیام می گوید که محال نیست. بنابراین امیر فرامرز در ادامه می گوید این که تو می گویی شیخ ابوالبرکات را رتبه‌ی ادراک کلام بوعلی سینا و اعتراض بر او نیست با آن که بگویی او را مرتبه‌ی ادراک و اعتراض هست، برابر و یکسان است. پس باید دیدگاه خود را به جای خصومت بر برهان و منطقی مبتنی کنی. زیرا در غیر این صورت غلام من در سفاقت و جهالت بر تو برتری دارد. خیام از این پاسخ بر آشفت و امیر فرامرز در ادامه گفت که حکیم،

سخن دیگران را به نیروی برهان نقد می‌کند و شخص جدلی با سفاقت و خشونت و حقارت بدین امر می‌پردازد. پس تو میان این دو، بهترین‌اش را انتخاب نما و به نازل‌ترین آن قناعت نکن. عمر خیام از شنیدن این سخن سکوت کرده و برخاست (تتمه صوان الحکمه، ص ۱۳۶).

خوش‌بختانه ابن فندق (رک. پیشین، ص ۱۳۷) یکی از مطالب مندرج در «مهجة التوحید» امیر فرامرز را به قرار زیر آورده است و پیداست کتاب مذکور را در دست داشته است: «من لایکمل فی صناعة التی تلیق به فلیس له أن یطلب صناعة اخرى، فان رضی بالنقص والنقصان صار محجوباً عن نیل الکمال فی جمیع الاحوال.» مقصود علی تبریزی (نزهة الارواح و روضة الارواح، ص ۳۹۴) در اوایل سده‌ی یازدهم هجری با استناد به شهرزوری، مطلب مذکور را بدین سان به پارسی برگردانده است: «کسی که در صنعتی برسد به کمالی که لایق آن صنعت است باید که طلب بکند صنعت دیگر را و کسی که راضی شود به مرتبه‌ی دنی ناقص، او محجوب می‌گردد از رسیدن به کمال در جمیع احوال.»

امیر فرامرز در نزد سلطان سنجر سلجوقی قرب و منزلتی بسیار داشت و همراه سنجر در جنگ قتلوان در برابر گورخان قراخطایی حضور داشت. وی در اثنای این معرکه که در سال (۵۳۶ ه. ق) واقع شد، به قتل رسید. باروی مشهد مقدس در خراسان از جمله‌ی احداثات او بود که در سال (۵۱۵ ه. ق) ساخته شد (تاریخ جهان آراء، ص ۸۲). از او تنها دو دختر باقی ماند و نظر به منزلت مقام وی در نزد سلطان سنجر، یزد در اقطاع آنان باقی ماند و یکی از ملازمان دیلمی کاکویان به نام اتابک سام به اتابکی آنان گماشته شد.

دختران فرامرز بسیار پرهیزگار و خیر بودند. آنان در جنب مسجد جمعه‌ی عتیق یزد به جهت زمستان‌خانه، جماعت‌خانه‌ای ساختند که به جماعت‌خانه‌ی دختران مشهور شد و در جنب آن گنبدی برای مدفن خویش احداث کردند. به نوشته احمد کاتب بعدها مدفن آنان در یزد مورد توجه مردم قرار گرفت و به زیارتگاه تبدیل شد. (تاریخ جدید یزد، ص ۶۶) از آن پس دوره‌ی امارت کاکویان به سر رسید و دوره‌ی امارت اتابکان یزد آغاز گردید.

در پایان باید گفت که خاندان کاکویه در مسیر جریان‌های فرهنگی ایران در سده‌های پنجم و ششم هجری از جایگاه ممتازی برخوردارند. آل کاکویه هر چند که امارت محلی کوچکی داشتند اما دربار آنان به پناهگاه حکمای بزرگی چون ابن سینا تبدیل شد. شعرای بزرگ و نامداری چون معزی نیشابوری در سایه‌ی توجه آنان، ترقی کرده و درخشیدند.

آل کاکویه در جریان رشد نهضت فارسی نویسی نقش برجسته ای ایفا کردند و با ترغیب آنان، آثار ارزشمند و سترگی چون دانش نامه ی علایی و نزهت نامه علایی خلق شد. و سرانجام ایشان پا را از مرتبه ی حامی اهل علم و ادب فراتر نهاده و خود در کسوت حکیمی چون امیر فرامرز بن علی ظاهر شدند که مصاحب دانشمندانی چون عمر خیام نیشابوری بود.



ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه :

- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۵
؟، تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: معین، ۱۳۸۱ .
احمد غفاری قزوینی، تاریخ جهان آرا، تهران: حافظ، ۱۳۴۳ .
جمال الدین علی قنطی، تاریخ الحکما قنطی، ترجمه ی ؟، به کوشش بهین داریی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ .
ابوعلی سینا، دانش نامه ی علایی (رساله ی منطق)، تصحیح دکتر محمد معین و سید محمد مشکوه، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۱ .
ابوعلی سینا، رگ شناسی یا رساله در نبض، تصحیح سید محمد مشکوه، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۳۰ .
خواندمیر، دستور الوزراء، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال، ۱۳۵۵ .
شمس الدین معتمد بن محمود شهرزوری، نزه الأرواح و روضه الافراح، ترجمه ی مقصود علی تبریزی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و محمد سرور مولایی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ .
؟، مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله ی خاور، بی تا .
جعفر بن محمد جعفری، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸ .
افضل الدین کرمانی، عقد العلی للموقف الاعلی، تصحیح علی محمد عامری نایینی، تهران: روزبهان، ۲۵۳۶ .
محمد عوفی، لباب الالباب، به اهتمام ادوارد براون، تهران: فخر رازی، ۱۳۶۱ .
احمد نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، تصحیح دکتر محمد معین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰ .
محمد بن عبدالملک نیشابوری متخلص به معزی، دیوان معزی، به اهتمام عباس اقبال، تهران: کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۱۸ .
ایرج افشار، یادگارهای یزد، جلد اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و خانه ی کتاب یزد، ۱۳۷۴ .
احمد کاتب، تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۷ .
محمد مفید مستوفی بافقی، جامع مفیدی، جلد اول، به کوشش ایرج افشار، تهران: اسدی، ۱۳۴۲ .
شهمردان بن ابی الخیر، نزهت نامه ی علایی، تصحیح دکتر فرهنگ جهان پور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ .
ظهیرالدین بیهقی (ابن فندق)، تمه ی صوان الحکمه، تصحیح ممدوح حسن محمد، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة، ۱۴۱۷ هـ.ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی